

Journal iranian political sociology

Vol. ۵, No.۷, Mehr ۲۰۲۲

<https://dx.doi.org/10.30510/psi.2022.317872.2739>

Intellectuals and political society in the Pahlavi era; The defeat of Leviathan built the intellectual community and the occurrence of the Islamic Revolution

Abstract

According to Gramsci, the successful implementation of decisions, macro policies and strategies of any political system depends on the nature of the state (civil society and political society). If the political society does not come from the civil society, the decisions and policies will not be implemented or implemented, and if implemented, it will require a lot of expenses, the resistance of the members of the society, and finally the use of force. In the meantime, the formation of the state and its nature depend on the activity of intellectuals in Gramsci's intended sense. Therefore, the present study seeks to understand the role of intellectuals in political society and the factors influencing their failure to form a government in the Pahlavi period. The results show that in the late Qajar period, due to the lack of social status in civil society, intellectuals pursued the project of capturing political society by resorting to "enlightened tyranny". Since the intellectuals lacked power in the civil sphere, they inevitably focused on eliminating their rivals by using Pahlavi and relying on coercion and using force, in order to manipulate public culture by force of the sword and establish a base for themselves in the civil sphere. Build and reproduce the semantic system of the modern state. The lack of precise vision of the intellectuals led them to create, in Hobbes' words, a "leviathan" with which to trade their freedom. Thus, although in the first half of Reza Shah's rule and short periods of Mohammad Reza Shah's rule, little success was achieved in civil society; But as Leviathan's power increased, so did his achievements, to the point that political society not only failed to gain power in civil society, but also became the slaughterhouse of intellectuals.

Keywords: intellectual, political society, civil society, hegemony, power.

روشنفکران و جامعه سیاسی در دوران پهلوی؛ شکست لویاتان بر ساخته جامعه روشنفکری و وقوع انقلاب اسلامی
 احسان مدملیل^۱

شیوا جلال پور (نویسنده مسئول)^۲

فریدون اکبرزاده^۳

حامد محقق نیا^۴

تاریخ دریافت: 1400/09/10

تاریخ پذیرش: 1400/10/07

چکیده

به عقیده گرامشی، اجرای موفقیت آمیز تصمیمات، سیاست‌های کلان و راهبردهای هر نظام سیاسی به ماهیت دولت (جامعه مدنی و جامعه سیاسی) بستگی دارد. اگر جامعه سیاسی برآمده از جامعه مدنی نباشد، تصمیمات و سیاست‌گذاری‌ها یا اجرایی نمی‌شود و یا در صورت اجرا مستلزم صرف هزینه‌های بسیار، مقاومت افراد جامعه و در نهایت توسل به زور خواهد بود. در این میان، تشکیل دولت و ماهیت آن به فعالیت روشنفکران در معنای مورد نظر گرامشی وابسته است. لذا پژوهش حاضر به دنبال فهم نقش روشنفکران در جامعه سیاسی و عوامل موثر در ناکامی آنان در تشکیل دولت در دوره پهلوی می‌باشد. نتایج نشان دهنده آن است، که در اواخر قاجار روشنفکران به دلیل فقدان پایگاه اجتماعی در جامعه مدنی، پروژه تصرف جامعه سیاسی را با توسل به «استبداد منور» پیگیری نمودند. از آنجایی که روشنفکران فاقد قدرت در عرصه مدنی بودند، به ناچار با روی کار آوردن پهلوی و اتکا به قهر و اجبار و استفاده از زور بر حذف رقبای خود متمرکز شده تا با زور شمشیر، فرهنگ عمومی را دستکاری و در عرصه مدنی پایگاهی برای خود بسازند و نظام معنایی دولت مدرن را بازتولید نمایند. فقدان بینش دقیق روشنفکران باعث شد که آنها به قول هابز «لویاتانی» را بسازند که آزادی خود را با آن معامله نمایند. بنابراین اگرچه در نیمه اول حکومت رضاشاه و زمان‌های کوتاهی از حکومت محمدرضاشاه توفیق اندکی در جامعه مدنی حاصل شد؛ اما هر چه قدرت لویاتان افزایش می‌یافت دست‌آوردها کم‌تر می‌شد، تا جایی که جامعه سیاسی نه تنها منجر به کسب قدرت در جامعه مدنی نشد، بلکه به مسلخ روشنفکران تبدیل گردید.

کلمات کلیدی: روشنفکر، جامعه سیاسی، جامعه مدنی، هژمونی، قدرت.

^۱ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

Madmalil.ehsan92@gmail.com

^۲ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

shiva_jalalpoor@yahoo.com

^۳ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

drferedoun.akbarzadeh@yahoo.com

^۴ استادیار گروه علوم سیاسی، واحد اهواز، دانشگاه آزاد اسلامی، اهواز، ایران.

mohagheghnia777@gmail.com

مقدمه

دولت در اندیشه گرامشی دارای اهمیت و جایگاه ویژه‌ای است. چرا که موفقیت در درون هر نظام اجتماعی در خصوص برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری‌ها به ماهیت دولت وابسته است. دولت در این معنا به طور همزمان هم جامعه مدنی و هم جامعه سیاسی را شامل می‌شود. به نظر وی دولت سرمایه‌داری در اروپای غربی توانسته است، همزمان جامعه مدنی و جامعه سیاسی (این‌همانی هستند) را به تصرف درآورد و فاصله‌ای میان آن‌ها وجود نداشته باشد. به نظر گرامشی در جوامع غیراروپایی مانند جوامع شرقی، اتحاد میان جامعه سیاسی و جامعه مدنی شکل نگرفته است و در صورتی که یک نیروی اجتماعی در اتحاد با سایر نیروهای اجتماعی بتواند همزمان با تثبیت نظام معنایی خود، نظام معنایی سایر نیروهای اجتماعی را به خدمت بگیرد، قادر خواهد بود دولتی غیربورژوازی (رد جبرگرایی مارکسیستی در خصوص سرمایه‌داری) جهت تحقق عدالت تشکیل دهد. در این صورت نظام سیاسی علاوه بر کاهش هزینه‌ها، به صورت مستمر در جامعه مدنی بازتولید خواهد شد، سیاست‌گذاری‌ها به بهترین شکل پیاده خواهد شد، تصمیمات بدون کوچک‌ترین مقاومتی در عرصه مدنی اجرا شده و یکایک افراد جامعه مدنی سیاست‌های کلان و راهبردهای نظام سیاسی را تصمیمات خود تلقی می‌کنند.

از نظر گرامشی نقش روشنفکران در تشکیل دولت، بیش از سایر گروه‌های اجتماعی اهمیت دارد؛ چراکه روشنفکران خالقان جامعه مدنی هستند. اگرچه گرامشی اهمیت ویژه‌ای برای فعالیت روشنفکران در جامعه مدنی قائل است؛ اما نقش آنان را در جامعه سیاسی انکار نمی‌کند. بدین معنا که جامعه مدنی و جامعه سیاسی می‌توانند بر همدیگر اثرگذار باشند. با این تفاوت که کسب قدرت در جامعه مدنی عمر طولانی‌تری داشته و در مقابل به قول مارکس اگر کسب قدرت در جامعه سیاسی منجر به بازتولید قدرت در جامعه مدنی نشود، عمر کوتاهی خواهد داشت (مک دائل، ۱۳۸۰، ص. ۹۱). بنابراین جامعه سیاسی که نتواند شرایط تولید قدرت خود را بازتولید کند، خیلی زود توسط یکی از فرهنگ‌های مقاوم کنار زده می‌شود. در دوران پهلوی روشنفکران در مواجهه با وضعیت پیش آمده جامعه سیاسی را انتخاب کرده که در ادامه به رابطه روشنفکران و قدرت در جامعه سیاسی ایران دوره پهلوی خواهیم پرداخت.

۲. پیشینه پژوهش

تا به امروز در کنار مفاهیمی مانند جامعه مدنی، توسعه، حزب و ... مفهوم روشنفکری از مفاهیمی است که حجم زیادی از مطالعات علوم اجتماعی را به خود اختصاص داده به گونه‌ای که تنها ذکر نام مطالعات انجام شده در یک کتاب ننگند. متأثر از دیدگاه‌های پوزیتیویستی مطالعات صورت گرفته در دوره‌ای طولانی تنها بر نقش نجات-بخش و هدایت‌گر آن در جامعه متمرکز شده بود. با ظهور تفکرات مارکسیستی این نگاه مثبت خیلی زود جای خود را به بدبینی به روشنفکران داد. تحت تأثیر تحولات بین‌المللی و البته با اندکی تأخیر در ایران نیز همین روند طی شد. به گونه‌ای که بعد از دوره‌ای طولانی از تمجید روشنفکران، بدبینی به روشنفکران در آثار افرادی مانند جلال آل‌احمد به گفتمانی غالب تبدیل شد. این پژوهش برخلاف نظریات پیشین و متأثر از نظریات ارائه شده توسط گرامشی به دنبال نگاه ارزش‌گذارانه منفی و یا مثبت نبوده و تلاش دارد تا سهم روشنفکران در جامعه سیاسی دوران پهلوی را تحلیل نماید.

۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر در زمره روش‌های تفسیری قرار می‌گیرد. استفاده از نظریات پسامارکسیسم آنتونیو گرامشی در باب جامعه مدنی و جامعه سیاسی که در مطالعات فرهنگی تجلی یافته است. به عقیده گرامشی کسب قدرت در جامعه مدنی به عنصر رضایت و در جامعه سیاسی بر عنصر قهر و اجبار متکی بوده؛ و لذا اگر یک نیروی اجتماعی به طور همزمان جامعه مدنی و جامعه سیاسی (همزمان رضایت و اجبار) را در اختیار داشته باشد، به قدرت هژمون تبدیل شده و سازوکارهای آن دائماً در عرصه مدنی بازتولید می‌شود.

۳-۱. سوال پژوهش

ماهیت ارتباط میان روشنفکران و قدرت در جامعه سیاسی عصر پهلوی چگونه بوده است؟

۳-۲. فرضیه پژوهش

روشنفکران در دوران پهلوی با تصرف قدرت در جامعه سیاسی به دنبال حذف نیروهای اجتماعی رقیب و بازتولید و تثبیت نظام معنایی مورد نظر در جامعه مدنی برای کسب هژمونی هستند، اما این اقدامات نتیجه عکس داده و قدرت در عرصه سیاسی و مدنی به صورت همزمان در اختیار نیروی اجتماعی رقیب یعنی مذهب و روحانیت شیعه قرار گرفت

۴. نگاه نظری به روشنفکر و روشنفکران در ایران

واژه (Intellectual) به معنای روشنفکر، برای نخستین بار در فرانسه، اواخر قرن نوزدهم در معنایی غیر از معنای امروزی مورد استفاده قرار گرفت. در اوایل مشروطه این اصطلاح به منورالفکر ترجمه شده و بیشتر به تحصیل کرده‌های فرنگ یا کسانی که به یک زبان خارجی آشنا بودند و به منابع خارجی دسترسی داشتند اطلاق می‌شد. این اصطلاح بعداً به همه تحصیل کرده‌ها و «متجددین» اطلاق گردید (احمدی، ۱۳۸۷، ص. ۲۰). روشنفکری در غرب محصول روند سکولاریسم^۱، جنبش اومانیزم^۲ و عقل‌گرایی^۳ بوده و در نهایت در لیبرالیسم^۴ تجلی یافت. آرمان‌های روشنفکران در حقیقت همان آرمان‌های بورژوازی اروپا بود. اما در اواخر قرن نوزدهم به بعد جنبش روشنفکری تازه‌ای در قالب نهضت سوسیالیسم^۵ و ضدیت با سرمایه‌داری^۶ پدیدار شد (بشیریه، ۱۳۸۸، ص. ۲۴۹-۲۵۰).

در پاسخ به این‌که روشنفکر کیست؟ دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متضادی مطرح است. ولتر^۷ و هابرماس^۸ روشنفکران را لازمه توسعه و تکامل انسانی می‌دانند، در مقابل روسو^۹ و فوکو^{۱۰} و بعدها اندیشمندان پسامدرنی مانند لیوتارد^{۱۱} و دلوز^{۱۲} منطق روشنگری که روشنفکر را کارگزار و نماد خردورزی و حقیقت می‌داند نفی می‌کنند

^۱ Secularism
^۲ Humanism
^۳ Rationalism
^۴ Liberalism
^۵ Socialisme
^۶ Capitalism
^۷ Voltaire
^۸ Habermas
^۹ Rousseau
^{۱۰} Foucault
^{۱۱} Lyotard

(نوابخش & کریمی، ۱۳۸۸، ص. ۳۹-۴۰). به طور کلی تا به امروز تعاریف متعددی برای مفهوم روشنفکر ارائه شده است. تا جایی که برخی از نویسندگان تا شصت تعریف برای آن برگزیده‌اند. در این میان تعبیر گرامشی^۲ از روشنفکر و ارتباط آن با قدرت، جامع و کامل‌تر بوده و پژوهش حاضر بر آن متمرکز شده است.

نظریه گرامشی در باب روشنفکری حاوی چهار الگوست. الگوی اول یعنی «روشنفکر سنتی»^۳ شامل چهره‌های سرشناس، دانشور و هنرمند، ناشر و ... می‌شود که نماینده مواضع اخلاقی و ایدئولوژیک در عرصه فرهنگی جامعه هستند. این روشنفکران در مواردی در قدرت سهیم‌اند. به عقیده هالوب پیچیده‌ترین و در عین حال خلاق-ترین شرح گرامشی درباره مسئله روشنفکر الگوی دوم روشنفکری است، که برای آن «ساختار احساس» و «جامعه روشنفکری» را به کار برده است. این الگو به گونه‌ای به شرایط امکان بسیج «روشنفکری سنتی» می‌پردازد. این شرایط را قشرها و زیرنظام‌های گوناگون فعالیت‌های روشنفکری در جامعه طبقاتی به وجود می‌آورند. بنابراین در تحلیل گرامشی از روابط اجتماعی، پزشکان، داروسازان، معلمان، روحانیون و تمامی انواع متخصصان و نیمه متخصصان در این دسته‌اند (هالوب، ۱۳۷۴، ص. ۴۳-۴۴). از آنجایی که اکثریت جامعه ایران تا انقلاب اسلامی را جامعه روستایی و دهقانان تشکیل می‌دادند؛ این سطح از جریان روشنفکری در تسلط گفتمان مذهبی قرار داشت.

الگوی سوم یعنی «روشنفکر انداموار» دو دسته‌اند: یکی «روشنفکر نوین» و دیگری «متخصص منتقد». روشنفکر نوین شکل‌بندی سرمایه‌داری، متخصص و تکنوکراتی است که نقش خود را می‌شناسد اما الزاماً چگونگی ارتباط این نقش با جنبه‌های دیگر نظام پیچیده مناسبات را نمی‌داند. اما متخصص منتقد در عین اینکه قادر به درک کردوکار خود به عنوان فعالیتی جانبدارانه است، می‌داند که فعالیت او درست از آن رو که جانبدارانه است، با فعالیت‌های دیگر نظام مناسبات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مرتبط است (بشیریه، ۱۳۸۸، ص. ۲۵۱). در کشور ما ساختار در حال رشد بوروکراسی مهمترین جایگاه این روشنفکران بود. الگوی چهارم به آن معنا است که هر شخص در عین واحد فیلسوف و قانون‌گذار است و قدرت آن را دارد که در اعمال زندگی روزمره خود دیدگاه-هایی را پیش نهد، آن‌ها را بر دیگران تحمیل کند، بر این تحمیل پای فشاری یا از آن بپرهیزد. این حالت جهان-شمول مبادله ارزش‌ها و اندیشه‌ها، موضوع شرح گرامشی درباره «روشنفکر عام» است که (هالوب، ۱۳۷۴، ص. ۴۳-۴۶) با مفهوم «مؤلف» در اندیشه فوکو بسیار نزدیک می‌باشد (عضدانلو، ۱۳۹۸، ص. ۵۸).

از نظر گرامشی، جامعه مدنی مهمترین عرصه فعالیت چهار سطح روشنفکری بوده و در صورتی که هرکدام از نیروهای اجتماعی بتواند دست بالا را پیدا کند، به راحتی می‌تواند جامعه سیاسی را در اختیار گرفته و نظام اخلاقی متناسب با آن را پایه‌ریزی نماید. در دوران پهلوی روشنفکران مسیر دیگری را پیموده و با تصرف جامعه سیاسی با بهره‌گیری از قوه قهریه به دنبال اثرگذاری بر جامعه مدنی برآمدند. گرامشی معتقد است که قدرت باثبات و ماندگار از جامعه مدنی شروع شده و به جامعه سیاسی ختم می‌شود. وی حرکت از جامعه سیاسی به سمت جامعه مدنی را منتفی ندانسته، اما کسب این نوع از قدرت مانند آنچه در دوره پهلوی در ایران معاصر به وقوع پیوسته را با مشکلاتی همراه می‌داند که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۵. روشنفکران و نیروهای اجتماعی رقیب در دوره قاجار

^۱ Deleuze

^۲ Gramsci

^۳ Traditional Intellectual

در اواخر قاجار هرچند تعداد روشنفکران افزایش یافته بود اما اینان به حداقل روشنفکری قناعت کرده و از روشنفکری فقط شغلش را داشتند تا از عنوان و اعتبارش برای مدارج شغلی یا طبقاتی استفاده کنند (خلیلی، ۱۳۸۳، ص. ۱۶). این روشنفکران برای اشاعه فکر خود استفاده از مطبوعات و در رأس آن روزنامه را مدنظر داشتند که جایگاهی در عرصه جامعه مدنی ایران نداشت (آزادارمکی، ۱۳۸۰، ص. ۴۶؛ عبداللهیان & اجاق، ۱۳۸۵، ص. ۶-۸). این در حالی بود که روشنفکران برای کسب قدرت باید با نیروهای اجتماعی جامعه مدنی مانند روحانیت و نظام ایلی رقابت می‌کردند که سالیان سال دست بالا را در عرصه جامعه مدنی داشتند. از همان ابتدا مواجهه روشنفکران قاجار با نیروهای اجتماعی رقیب در عرصه جامعه مدنی ناهمگون بود. آخوندزاده معتقد بود که کسب دانش بدون «ترقی» و ترقی بدون «لیبرال شدن» ممکن نیست، و لیبرال شدن در صورتی دست‌یافتنی است که فرد خود را از ارزش‌ها و رسوم عبث و بی‌معنی مذهبی رها کند (گازرانی & امینی، ۱۳۸۹، ص. ۱۵۸). مستشارالدوله برخلاف آخوندزاده در رساله یک کلمه آورده است که «... جمیع اسباب ترقی و سیویلیزاسیون را از قرآن مجید و احادیث صحیح، آیات و براهین پیدا کرده‌ام که دیگر نگویند فلان پیر مخالف آیین اسلام یا آیین اسلام مانع ترقی و سیویلیزاسیون است» (عامری گلستانی، ۱۳۹۴، ص. ۱۴). به طور کلی نگاه این روشنفکران به مذهب در این دوران به دو شکل ظاهر شد؛ یکی ضدیت با مذهب و دیگری نگاه انتقادی به مذهب (سعید، ۱۳۸۹، ص. ۷۱). ضعف روشنفکران مدرن در عرصه مدنی باعث شد، طیفی که دشمنی خود را با نیروهای اجتماعی مذهب آشکار ساخته بود خیلی زود به حاشیه رانده شود. بسیاری از این افراد تنبیه شده و بعضاً این دشمنی منجر به تبعید برخی از آنان شد. تلاش برای نزدیک شدن به سلطنت در دوران ناصرالدین‌شاه نیز نتوانست برای روشنفکران موفقیتی حاصل آورد.

برآیند فعالیت‌های حداکثری روشنفکران اولیه مانند ملک‌خان، آخوندزاده، میرزاآقاخان کرمانی نتیجه‌ای نداشت و همین موضوع بازنگری فعالیت روشنفکران را ضروری می‌کرد. گویا فعالیت‌های آن طیف از روشنفکران که اهداف حداقلی را دنبال می‌کردند موفق‌تر بود. به گونه‌ای که تلاش برای جلب رضایت نیروهای اجتماعی مذهب و نظام ایلی زمینه تحولاتی را فراهم نمود که در نهایت در انقلاب مشروطه تجلی یافت (اشرفی، ۱۳۸۷، ص. ۱۱۱-۱۱۲؛ بشیریه، ۱۳۸۸، ص. ۲۵۷؛ گازرانی & امینی، ۱۳۸۹، ص. ۱۴۹).

با روی کار آمدن مظفرالدین‌شاه آثار ضعف سلطنت در عرصه‌های فردی و ساختاری (فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی) بیشتر هویدا شده و علما را در تصمیم برای تغییر اوضاع مصرتر می‌کرد. برای مثال از مهدقلی‌خان هدایت نقل شده است که «در دوره ناصرالدین‌شاه مشروب‌فروشی آشکار در تهران نبود. در دوره مظفرالدین‌شاه ... مشروبات گذارده و اخیراً متداول شده بود ...» (هدایت، ۱۳۷۶، ص. ۳۸۳) و علما نسبت به این موضوع اعتراض کرده و نتیجه‌ای نگرفتند. این شاه دیگر نمی‌توانست حتی جزئی‌ترین امور را در جهت تقویت روحانیت شیعه به انجام برساند چه برسد به موضوعات مهم‌تر. در این شرایط روشنفکران دریافتند که برای نیل به اهداف خود لاجرم باید در کنار روحانیت قرار بگیرند نه در مقابل آن. لذا میرزا ملک‌خان چنین می‌اندیشد که معماران نظم جدید با توسل به مفاهیم مذهبی می‌توانند علما را با خود همراه سازند. روشنفکران دیدند که چگونه یک روحانی برجسته بدون آن‌که حتی در مملکت حضور داشته باشد، ظرف چند روز بدون خونریزی و فقط با قوت کلام، دستگاه ناصری را به کرنش واداشت. چنان‌که به نقل از نامه‌ها و مقاله‌هایی که برای روزنامه‌ها می‌رسید از همان روشنفکران نقل شده که: «چیزی که الان برعهده ما واجب است این است که بدون تأمل به جان و دل بچسبیم به مجتهدان و نجات ما را از ارشد و از اهمیت ایشان بخواهیم» (نجف‌زاده، ۱۳۹۵، ص. ۱۷۸). همچنین

در ماجرای تحصن در حرم عبدالعظیم از ملک‌المکملین نقل شده که «در تمام ولایات شعب دیوان‌خانه عدالت باشد و کتابچه محاکمات حقوق و حدود باید در دیوان عدالت از روی قانون شریعت و احکام علما نوشته شود» (فتحی، ۱۳۷۲، ص. ۵۰۶). در نهایت با ورود شیخ فضل‌الله نوری همه امیدهای دربار و سلطنت و حامیان آن‌ها بر باد رفت و آخرین حلقه روحانیت نیز تکمیل شد.

نظام ایلی و اقوام از دیگر نیروهای اجتماعی بودند که سهم زیادی از قدرت در جامعه مدنی را در اختیار داشتند. قدرت نظام ایلی در عرصه مدنی باعث شد که نقش موثری در انقلاب مشروطه ایفا کند و در این میان نقش ایل بختیاری بیش از سایر ایلات بوده است. نگاه به کثرت جماعت، قدرت و سازمان نظامی قوی، قلمرو وسیع و انسجام ایلی بختیاری باعث شده بود که آنها خود را کمتر از کریم‌خان و آقامحمدخان نمی‌دیدند (سینایی، ۱۳۸۶، ص. ۱۴۰-۱۵۳). برخی نویسندگان مانند یحیی دولت‌آبادی معتقدند که سردار اسعد با تأمین نظر خارجی به دنبال سلطنت بوده (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ص. ۲۱۵) و برخی دیگر وی را در سودای ریاست جمهوری (صفایی، ۱۳۴۴، ص. ۲۱۸؛ ویلسون، ۱۳۶۳، ص. ۱۰۵-۱۰۶؛ برار، ۱۳۵۵، ص. ۱۱۱) می‌دانستند، این در حالیست که سردار اسعد در تلگرافی با این عبارت: «شخص من و خانواده هرگز در فکر به دست آوردن نیابت سلطنت یا تأسیس سلسله بختیاری نیستیم»، این موضوع را انکار می‌کرد. واقعیت آن است که نه تنها بختیاری‌ها، بلکه تمام ایلات و عشایر دیگر قرباتی بین خود و سلطنت قاجار نمی‌دیدند و همین موضوع باعث شده بود که همگام با روحانیت و روشنفکران آنان نیز به این کارزار وارد شوند. به هر حال شرایط اجتماعی و سیاسی و اشتراک منافع نامتجانس نیروهای اجتماعی مختلف با روشنفکران مهمترین عامل وقوع انقلاب مشروطه بود.

۶. انقلاب مشروطه عرصه مواجهه نیروهای اجتماعی روشنفکری

به رغم همیاری علمای دین، نظام ایلی و عشایری و روشنفکران در به پیروزی رساندن مشروطیت، روشنفکران یا به تعبیر آدمیت «ترقی‌خواهان و مدافعان سیاست عقلی» پیروز واقعی انقلاب مشروطه بودند. آنان برای رسیدن به اهداف خود از علمای دینی و سران ایلات و عشایر به مثابه ابزار بسیج مردم استفاده کردند و خواسته‌های اصلی خود را پنهان نمودند (اشرفی، ۱۳۸۷، ص. ۱۱۱-۱۱۳)؛ اما این پایان ماجرا نبود و آمال و آرزوهای روشنفکران خیلی زود بر باد رفت.

از نظر داخلی بعد از وقوع انقلاب مشروطه از یک طرف اگرچه ارتباط میان برخی از مشروطه‌خواهان با روحانیون به ویژه روحانیون حوزه نجف به صورت کامل قطع نشد؛ اما اعدام شیخ فضل‌الله نوری و ترور بهبهانی همکاری‌های روشنفکران و روحانیون را به بن‌بست کشاند. از طرف دیگر شاهد درگیری‌های قومی و قدرت گرفتن سران اقوام و ایلات در خوزستان، بلوچستان و اعلام خودمختاری در آذربایجان و کردستان هستیم. علاوه بر این با انشقاق میان روشنفکران و احزاب دموکرات و اعتدالیون اتحاد نیروهای اجتماعی از هم پاشید. نیروهای انگلیسی و روسی در حال حرکت به سوی شهرهای جنوبی و شمالی، نیروهای عثمانی در حال حمله به نواحی غرب و عوامل آلمانی مشغول قاچاق اسلحه برای طوایف جنوب بودند. «دولت مرکزی» در بیرون از پایتخت وجود خارجی نداشت (آبراهامیان، ۱۳۹۲، ص. ۱۲۹-۱۴۰). در نتیجه این تحولات مشروطه ناکام ماند چرا که نیروهای مشارکت‌کننده در مشروطه نه بر مبنای اصولی مشترک، بلکه «هر کسی از ظن خود» به آن پیوسته بود و با پایان شوروشوق مشروطه هر کسی به خانه اول برگشت (آزادارمکی & نصرتی‌نژاد، ۱۳۸۹، ص. ۷؛ تنهاتن ناصری & مرتضایی، ۱۳۸۷، ص. ۲۰). در چنین شرایطی که هرج و مرج و بی‌نظمی کشور را فرا گرفته بود، افکار

عمومی جامعه در یک موضوع، یعنی لزوم اعاده نظم، اتفاق نظر پیدا کرد. برای شکل‌گیری حکومت مقتدر مرکزی تأسیس نهادها و ابزارهایی لازم بود (یزدانی & شجاعی دیوکلاسی، ۱۳۸۸، ص. ۱۵۴-۱۵۵). برای نیل به هدف مذکور و عبور از استیصال پیش آمده، روشنفکران فعالیت‌های گسترده‌ای را شروع کردند که در نهایت به روی کار آمدن پهلوی اول منجر شد.

۷. نقش روشنفکران در الغای سلطنت و روی کار آمدن پهلوی

گرامشی از مفهوم رضایت^۱ در مقابل زور و خشونت سخن می‌گوید. در واقع نبود رضایت خودجوش در جامعه مدنی، دولت را ناچار می‌کند تا به قوه قهریه متوسل شود. گرامشی جوامع زورمدار را در تولید اجماع و توافق بر سر چگونگی ساماندهی جامعه ناتوان می‌داند (Bates, ۱۹۷۵, p. ۲۴۹). به هر میزانی که جامعه سیاسی فاقد سازوکارهای بازتولید نظام معنایی در جامعه مدنی باشد، ناچار به استفاده بیشتر از قوه قهریه بوده و معمولاً عمر کوتاه‌تری را داراست. جامعه سیاسی در همه اشکال نیازمند بازتولید سازوکارهای قدرت در جامعه مدنی است و بدون آن دولت قادر به انجام کارویژه‌ها و بقای خود نخواهد بود و حتی «استبداد» نیز نیازمند بازتولید در عرصه اجتماعی است (نجف‌زاده، ۱۳۹۵، ص. ۵۷). لذا به هر میزانی که استبداد فاقد جایگاه در جامعه مدنی باشد به قوه قهریه و اجبار بیشتری نیازمند است.

بعد از انقلاب مشروطه روشنفکران مدرن متوجه شدند که در هیچ یک از سطوح جامعه و از همه مهمتر توده مردم به عنوان روشنفکران عام تعلقی به جریان روشنفکری مدرن وجود ندارد. این مسئله سبب شد که روشنفکران سنتی مدرنیته به توده‌ها بی‌اعتماد شوند و راه دیگری را برگزینند. این بی‌اعتمادی آنان را متقاعد کرد که اصلاحات را نه از طریق توده‌ها، بلکه از طریق اتحاد با نخبگان قدرت -ترجیحاً با رضاشاه- ممکن سازند تا سرچشمه انحطاط را دریافته و زمینه را برای ترویج تمدن مهیا نمایند (آبراهامیان، ۱۳۹۲، ص. ۱۵۲-۱۵۸؛ آبادیان، ۱۳۸۴، ص. ۱۰۹-۱۱۰). بنابراین اگر نسل اول برخی از مشروطه‌خواهان ایرانی خود را در کسوت دانتون، روبسپیر، و دیگران می‌دیدند، نسل دوم آنان در جستجوی یافتن پترکیبر، بیسمارک، ناپلئون و نادرشاه افشار بودند تا مجد و عظمت تاریخ ایران را احیا کنند (آبادیان، ۱۳۸۴، ص. ۹۵-۱۰۸). قرار شد این هدف با روی کار آمدن رضاشاه و با استفاده از زور و اجبار به دست آید. فروپاشی نهایی قاجاریه در سال ۱۳۰۴ ه.ش این پیامد را داشت که پس از چند قرن، دولتی با منشأ غیرایلی در ایران به قدرت رسد که در اجرای پروژه دولت‌سازی، ملت‌سازی و مدرن‌سازی با ساختارهای قبلی ناسازگاری شدید داشت (اکبری & واعظ، ۱۳۸۸، ص. ۲). از این رو طبیعی بود که نیروی‌های اجتماعی ایل و اقوام اولین حوزه‌ای باشد که توجه روشنفکران را به محض روی کار آمدن رضاشاه جلب کند. مهار ایلات و عشایر نافرمان و اعمال کنترل بر آنان که با پراکندگی قدرت خود برای دولت مرکزی ددرساز شده بودند، یکی از ارکان نظم نوین در دولت پهلوی را تشکیل می‌داد (واعظ شهرستانی، ۱۳۸۸، ص. ۱۱۴). مجموعه اقدامات رضاشاه و روشنفکران در بهم ریختن ساختار ایل و نظام ایلی با استفاده از قوه قهریه در حوزه اجتماعی ایران آثار متعددی را به همراه داشت که بعدها آثار منفی آن به اشکال مختلفی ظهور و بروز یافت. به دلایل مختلفی از جمله قدرت مذهب و نیاز شاه جدید و تازه بنیان به تأیید روحانیت، روشنفکران در ابتدای امر به مبارزه با نیروهای اجتماعی مذهب نرفتند. در اوایل حتی تلاش کردند رضاشاه را فردی در خدمت مذهب و روحانیت معرفی نمایند (فلاح توتکار & پرویش، ۱۳۸۹، ص. ۹۴-۹۵). اما این روند خیلی طول نکشید و در

^۱. Consent

نهایت با برآمدن رضاشاه آخرین حلقه پیوند میان «روحانیت و سلطنت» پاره شد. از هم گسیختن بنیان مذهبی سلطنت، رفتارهای آزادانه‌تری را از هر دو سوی علما و پادشاه موجب می‌شد. به طوری که به نظر می‌رسد علما در تناقض «حمایت از یک پادشاه ناعادل اسلامی» و «همراهی و موافقت با رعیت در مقابل پادشاه» آن‌طور که در دوران قاجاریه آنان را درگیر ساخته بود (نجف‌زاده، ۱۳۹۵، ص. ۲۳۹-۲۴۶)، به دلایلی راه دوم را برگزیدند.

۸. روشنفکران و مسئله استبداد در دوره پهلوی

روشنفکران دوره پهلوی اول، آزادی را با امنیت معامله کردند و با دست‌ان خود حکومت و منطقی را پایه‌گذاری کردند که شروع آن در اختیار روشنفکری بود اما تداوم و پایان آن مشخص نبود چگونه رقم خواهد خورد. روشنفکران با توسل به حکومت رضاشاه تنها به حذف نیروهای اجتماعی رقیب فکر کرده بودند. آنان فراموش کرده بودند که در نظامی که طراحی کرده‌اند تنها یک نفر آزاد خواهد بود و ملتی را به بندگی و اسارت خواهد کشاند و خود روشنفکران نیز از این قاعده مستثنی نخواهند شد. بنابراین با روی کار آمدن رضاشاه، اگرچه تمام آمال، تفکرات و برنامه‌های روشنفکران بعد از انقلاب مشروطه که قرار بود توسط «استبداد به اصطلاح منور» برای حذف و خشکاندن نیروهای اجتماعی رقیب با ابزار ارتش و خشونت و قهر در جراید و نشریات تحقق یابد، یکی پس از دیگری محقق می‌شد؛ اما هر لحظه لویاتان^۱ به خود روشنفکران و بنیان سلطنت پهلوی نزدیک‌تر می‌شد. یکی از زیرکانه‌ترین ارزیابی‌ها درباره تأثیر رضاشاه بر معاصران خویش تنها پس از چند سال از سقوط او توسط لمبتون اینگونه بیان می‌شود: «... رضاشاه بهایی بود که می‌بایست ایران برای اتکای بی‌جا در سازگاری سیاسی و اجتماعی خود به عنوان یک دولت ملی جهت ورود به منزلت جامعه غربی می‌پرداخت ... نتیجه ناگزیر این امر تباهی اخلاقی بود. وقتی که رضاشاه رفت و همراه با او نظام پوشالی‌اش فرو پاشید، آنچه باقی ماند، خلاء روحی و معنوی بود» (آوری، ملوین، & هامبلی، ۱۳۹۲، ص. ۴۶-۴۷).

رضاشاه به پشتوانه روشنفکران در ساختار دولت یکی پس از دیگری به شکل خشونت‌باری تمام رقیبان روشنفکری که ظهور و بروزی در عرصه جامعه مدنی داشتند را کنار زد. ساختار نظام ایلی و عشایری را به هم ریخت، بسیاری از آن‌ها اعدام، مسموم و یا در زندان به طرز مشکوکی کشته شدند. دوست‌محمدخان بلوچ، سردار اسعد، اسماعیل‌خان صولت‌الدوله قشقایی و ... حتی در صورت همکاری به نحوی حذف شدند (اکبری & واعظ، ۱۳۸۸، ص. ۱۷-۱۸). این مسئله تنها به ایلات و عشایر محدود نمی‌شد و اگر جایی لازم بود «روحانیون و وعاظ» را در ملأ عام تنبیه می‌کرد و به حوزه اختیارات روحانیت دست‌اندازی می‌نمود.

همزمان که روشنفکران احساس آرامش می‌کردند و سرمست از حذف رقبای خود با شیوه قهر و اجبار بودند؛ جشن هزاره فردوسی و باستان‌گرایی به ایدئولوژی نظام سیاسی تبدیل شده، مدارس و دانشگاه‌های تهران راه-اندازی شده و دانشجویان و دانش‌آموزان دروس تدارک دیده شده توسط روشنفکران را می‌خواندند و روایت‌های تاریخی باستان‌گرایی در حال رواج بود. در این شرایط تغییرات دیگری شروع شده بود که روشنفکران از آن غافل بودند؛ لویاتان صورت خود را برگردانده بود و نوبت به روشنفکران رسیده بود. در نتیجه این تحولات رضاشاه پس از مدتی نمایش را کنار نهاد و به سرکوب و تجاوز به آزادی‌های فردی و اجتماعی روشنفکران پرداخت (رحمت‌الهی & موسوی‌زاده، ۱۳۹۰، ص. ۱۲).

^۱ Leviathan

حمایت روشنفکران از سیاست‌های دولت پهلوی برای آنان سنگین تمام شد، علی دشتی که در سال ۱۳۱۴ ه.ش مغضوب رضاشاه شد این وضع را اینگونه تشریح می‌کند: «من سردار سپه را گاریبالدی ایران می‌پنداشتم ... و اینک حتی مثل یک حمال هم نمی‌توانم آزادانه نفس بکشم» (اکبری & واعظ، ۱۳۸۸، ص. ۳). تیمورتاش ظاهراً در اثر «حمله قلبی» درگذشت. فیروز فرمانفرما خفه شد. داور وزیر عدلیه خودکشی کرد. تدین از کابینه اخراج و به زندان افتاد. آتش استبداد رضاشاه بعد از روشنفکران حتی دامن افراد شاخص نظامی از جمله سپهبد امیراحمدی را نیز گرفت. رضاشاه برای تضمین قدرت مطلق خود روزنامه‌ها را تعطیل و مصونیت نمایندگان مجلس را سلب کرد و حتی احزاب سیاسی را کنار گذاشت. حزب اصلاح‌طلبان هم از فعالیت محروم شد. حزب تجدد که حامی سرسخت وی بود، نخست به حزب ایران نو و سپس حزب ترقی تبدیل و در نهایت به دلیل این که «احساسات جمهوری‌خواهی» را می‌پروراند غیرقانونی شد (آبراهامیان، ۱۳۹۲، ص. ۱۷۲-۱۷۹). در نتیجه اقدامات رضاشاه حمایت روشنفکران از رضاشاه در سال‌های آخر حکومت پهلوی اول کمتر شد. شاه درحالی که حمایت طبقه متوسط سنتی را از دست داده بود، در میان طبقه متوسط جدید نیز متزلزل شد (آبراهامیان، ۱۳۹۲، ص. ۱۹۰-۲۰۲). در نتیجه تحولات دوره پهلوی اول روشنفکران دیگر رضاشاه را نه «استبداد منور» بلکه به عنوان یکی از موانع جدی در دستیابی به اهداف و آمال خود می‌دیدند.

۹. روشنفکران و جامعه سیاسی در دوران پهلوی دوم

سقوط پهلوی اول اگرچه به ظاهر با دخالت عنصر خارجی صورت گرفت؛ اما روشنفکرانی مانند محمدعلی فروغی نیز چندان از این مسئله ناخشنود نبودند. فروغی و بسیاری از روشنفکران حامی رضاشاه تاحدودی توانستند نظام معنایی حداقلی مورد نظر خود را که در طبقه متوسط جدید و نظام بروکراسی تجلی یافته بود شکل دهند و بسیاری از نیروهای اجتماعی رقیب را با استفاده از قوه قهریه به حاشیه ببرند. این تلقی که محمدرضاشاه دیگر مانند پدرش فردی بی‌سواد نبوده و بخش قابل توجهی از عمر خود را در کشورهای اروپایی سپری کرده بود؛ در کنار تحصیلات و زندگی و درک از غرب بار دیگر روشنفکران را امیدوار کرده بود تا به تداوم خاندان پهلوی (فروغی، افشار، & همایون‌پور، ۱۳۸۹، ص. ۱-۲). این بار با حمایت از «سلطنت مشروطه» به جای «سلطنت مطلقه» روی آوردند. علی‌رغم هزینه‌های روشنفکران در دوره پهلوی اول، آنان توانستند با توسعه نظام آموزشی سکولار و کارخانه‌های نساجی و قند و شکر و ... جمعیت‌هایی را در سایه استبداد رضاشاهی شکل دهند. در نتیجه سیاست‌های پهلوی اول نیروهای اجتماعی رقیب روشنفکری در اغما و بی‌حسی فرو رفته بودند (اکبری & واعظ، ۱۳۸۸، ص. ۲۰). در این شرایط روشنفکران دیگر کار را تمام شده تلقی می‌کردند؛ فارغ از آن‌که این نیروهای اجتماعی با تغییر شرایط مجدداً احیاء خواهند شد.

در سال‌های آخر حکومت رضاشاه، جهان شاهد ظهور ایدئولوژی «کمونیسم و سوسیالیسم»، در کنار ایدئولوژی-های «ناسیونالیسم و ملی‌گرایی» و «لیبرالیسم» بود و این مسئله موجب انشقاق گسترده‌ای در میان روشنفکران ایرانی شد. در نتیجه تحولات ایجاد شده روشنفکران به چند دسته تقسیم شدند و بسیاری از احزاب و گروه‌های سیاسی در طول سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ به شدت رشد کردند. بنابراین همین مقدار موفقیت جزئی روشنفکران در پهلوی اول خیلی زود از هم گسیخته شده و در خلاء و ضعف قدرت محمدرضاشاه روشنفکران در مقابل هم و بعدها در مقابل نظام سیاسی قرار گرفتند. بخشی از جریان روشنفکری با شکل‌دهی به حزب توده در مقابل نظام سیاسی قرار گرفت. بخش دیگر جریان روشنفکری در نتیجه افزایش نظریات انتقادی به مدرنیته و عقلانیت

روشنگری ارائه شده توسط افرادی مانند هایدگر و سارتر از نظریات نوسازی و مدرنیته فاصله گرفتند. در این میان ملی‌گرایی و ناسیونالیسم به رهبری جبهه ملی تنها نیرویی بود که توانست سایر نیروهای اجتماعی را گرد هم آورد و این اتحاد حتی نیروی اجتماعی رقیب روشنفکری یعنی مذهب و روحانیت را نیز پای کار آورد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد، برخی از اعضای جبهه ملی مانند حسین فاطمی اعدام و بسیاری مانند مصدق دستگیر شده و تحت بازداشت خانگی قرار گرفتند. نزدیکان پیشین مصدق بارها کوشیدند ائتلاف را احیاء کنند، اما هیچ‌یک از این تلاش‌ها موفق نبود. با نزدیک شدن به اواخر پهلوی دوم تاریخ بار دیگر تکرار شده و دشمنی جامعه سیاسی با روشنفکران رو به فزونی نهاد. در داخل مهدی بازرگان به دنبال ایجاد سنتزی نظری میان اسلام و سیاست بود. در خارج از کشور نیز تشکیل انجمن دانشجویان اسلامی سهم بسزایی در بدنام کردن شاه در انظار بین‌المللی داشت. انجمن دانشجویان که مستقل از نهضت آزادی عمل می‌کرد، خیلی زود جنبه‌های مذهبی به خود گرفته و تبدیل به یکی از نهادهای وابسته به نهضت آزادی شد، به گونه‌ای که بیشتر بنیان‌گذاران و فعالان اصلی انجمن در دهه ۱۳۵۰ برای دیدار با آیت‌الله خمینی به عراق سفر کردند (کامروا، ۱۳۹۸، ص. ۱۰۴-۱۰۵). از این رو روشنفکران با نزدیک شدن به اواخر پهلوی بیشتر به مذهب نزدیک می‌شدند.

همچنین سازمان مجاهدین خلق، ایدئولوژی حزب را در کتابی تحت عنوان «نهضت حسینی» تدوین کردند. آنها معتقد بودند که فرهنگ شیعی ایران پتانسیل انقلابی بالایی دارد و همچون شریعتی و بنی‌صدر، بر این باور بودند که اسلام اصیل در نهایت به خلق یک جامعه توحیدی منجر می‌شود (کامروا، ۱۳۹۸، ص. ۱۰۴-۱۰۵). در نتیجه تحولات ایجاد شده در اواخر حکومت محمدرضاشاه تفرق و انزجار روشنفکران ایرانی از حکومت استبدادی شاه بیشتر شد. به همین دلیل روشنفکران هرچه به پایان پهلوی دوم نزدیک می‌شدند، در چرخشی صدو هشتاد درجه-ای نبود آزادی‌های سیاسی، عدالت و حقوق بشر را به عنوان یک هدف اساسی دنبال می‌کردند (کامروا، ۱۳۹۸، ص. ۷۴). در حالی که تا اواخر حکومت پهلوی «دموکراسی» و «آزادی»^۱ دغدغه روشنفکران نبود. اینان با انحراف از خواسته‌ها و آرمان‌های مشروطه که برآمده از آرمان‌های روحانیت، نظام ایلی و عشائری و قانون مشروطه بود، مسیری را پیمودند که در نهایت با صرف زمان و هزینه‌ای بسیار مجبور به اتحاد دوباره با نیروهای اجتماعی رقیب یعنی مذهب و طرح مفاهیمی مانند «بازگشت به خویشتن»^۲ شوند، به گونه‌ای که دیگر حتی افراد تحصیلکرده شاخص (روشنفکران انداموار مدرنیته) در اواخر حکومت محمدرضاشاه حاضر به همکاری با جامعه سیاسی نبودند.

۱۰. نقش ارتش در دوران پهلوی

در آستانه انقلاب مشروطه حکومت از داشتن نیروی نظامی قوی عاجز بود. سپاه جنگی در اواخر دوره قاجار به علت دگرگونی‌های چندی از جمله شکست در جنگ‌های ایران و روسیه بسیار تضعیف شده بود. ناصرالدین شاه زمانی گفته بود «نه ارتشی دارم و نه مهماتی که در اختیار ارتش بگذارم» (سرایبی & هاشم‌زهی، ۱۳۸۱، ص. ۸۵). در این دوران نیروی نظامی بیشتر در خدمت نظام ایلی و بعضاً روحانیت (در قالب حکم جهاد) بود و به بازتولید نظام معنایی رقیب روشنفکری مدرن کمک می‌کرد.

^۱ روشنفکران همواره تلاش داشته با سرنیزه مردم را به بهشت موعود خود ببرند و به همین دلیل قتل عام روحانیون، سران ایلات و عشایر و ... و گروگان گرفتن فرزندان ایل در مدارس (واعظ، ۱۳۸۸؛ ۱۳۶) را به هیچ وجه با شعارهای خود در تعارض نمی‌دیدند.

از دوران قاجار ارتش منظم همواره مورد توجه روشنفکران بود و با وقوع کودتای اسفند ۱۲۹۹، رضاخان برای دستیابی به قدرت به ارتش متوسل شد. رضاشاه فردی نظامی بود و از سیاست سررشته‌ای نداشت، ولی مشاورانی همچون تیمورتاش، علی‌اکبر داور و نصرت‌الدوله فیروز و به طور کلی حزب تجدد داشت که راه را به او نشان می‌دادند. در این راستا در مجلس پنجم طرح تبدیل شدن رضاشاه به فرماندهی کل قوا قرائت شده و بدون هیچ‌گونه مخالفتی تصویب شد (تنهاتن ناصری & مرتضایی، ۱۳۸۷، ص. ۲۵). روزنامه مرد آزاد اقدامات رضاشاه در برقراری نظم و امنیت را با شخصیت‌های بزرگ افسانه‌ای و تاریخی چون کاوه، داریوش و نادرشاه مقایسه می‌کرد. در نتیجه این اقدامات هسته اولیه ۲۰ هزار نفری به ۱۵۰ هزار نفر با قابلیت بسیج ۴۰۰ هزار نفر در اواخر پهلوی اول افزایش یافت (یزدانی & شجاعی دیوکلائی، ۱۳۸۸، ص. ۱۵۷-۱۵۹).

یکی از وظایف ارتش از همان ابتدای شکل‌گیری حفظ نظم و اجرای قانون بود و به عنوان ابزاری استراتژیک در دست سلطنت و دربار به شمار می‌رفت. از این رو شورش‌ها و طغیان‌ها به خواست دربار به سرعت سرکوب می‌شد، همین مسئله موجب دل‌بستگی سیاسی شاه پهلوی به ارتش می‌شد (عظیمی، ۱۳۷۲، ص. ۳۳). بعد از خارج شدن متفقین از کشور و یک دوره بی‌نظمی و هرج و مرج، قحطی و ناکامی ارتش در مواجهه با متفقین در اشغال ایران، ورود نظامی به آذربایجان (اقدامی که قبلاً قوام السلطنه زمینه آن را فراهم کرده بود) در سال ۱۳۲۵ در چندین نبرد، شکست فرقه دموکرات و پایان دادن به غائله آذربایجان، ارتش باردیگر اعتماد به نفس خود را بازیافته بود و در رأس این حرکت محمدرضاشاه پهلوی قرار داشت (بیگدلی، ۱۳۸۵، ص. ۶). اقدامی شبیه به آن - چه پدرش در پایان دادن به غائله خزئل انجام داده بود و نتایجی شبیه به آن را برای وی به بار آورد.

در سال‌های بعد از اشغال ایران توسط متفقین شاه برای تثبیت موقعیت خود در برابر مجلس نیاز به حمایت همه‌جانبه ارتش داشت، لذا با حمایت‌ها و پشتیبانی‌های خود سعی کرد ارتش را مجدد بازسازی کرده و آن را به اهرم قدرت خود تبدیل کند. به طور کلی یک قانون نانوشته وجود داشت که ارتش به نظام شاهنشاهی وابسته بود و در حالی که سیاسیون و فعالان اجتماعی به دنبال تقویت مبانی مشروطیت بودند، دربار و امرای ارتش به دنبال تقویت ارتش و نفوذ دربار بودند و این وابستگی متقابل نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی سال‌های آینده جامعه ایران ایفا کرد. با روی کار آمدن محمد مصدق اختلاف بین دولت و دربار و شخص شاه بر سر کنترل ارتش بالا گرفت. نخست وزیر و دولت خواستار کاستن از نفوذ ارتش و کنترل آن توسط دولت و خارج کردن آن از زیر نفوذ شاه و دربار بودند، در حالی که شاه خواهان حفظ فرماندهی ارتش و پیشبردن سیاست‌ها و خواست‌های خود توسط ارتش بود. این اختلافات منجر به یکی از بحران‌های بزرگ دوره نخست وزیری مصدق شد و در تعیین آینده سیاسی کشور نقش مهمی ایفا کرد. با اعلام رویکرد مصدق مبنی بر اداره ارتش، علاوه بر نخست‌وزیری، رقابت میان شاه و مجلس که بخش قابل توجهی از آن هوادار مصدق شده بودند افزایش یافت (بیگدلی، ۱۳۸۵، ص. ۲-۳).

کودتای ۲۸ مرداد و تلاش مصدق برای به دست گرفتن کنترل ارتش، آزمونی بود که نشان داد ارتش نه در خدمت ملی‌گرایی و سلطنت مشروطه؛ بلکه همگام با نقشه‌های کودتاچیان آمریکایی و انگلیسی در خدمت سلطنت محمدرضاشاه است. محمدرضاشاه بعد از کودتا به این نتیجه رسید که قدرت مطلق در منطقه و داخل کشور، نیازمند قدرت نظامی قوی می‌باشد (لاینگ، ۱۳۷۱، ص. ۲۷۲). شاه برای حفظ سلطنت و تبدیل شدن به قدرت مطلق در منطقه و کشور، ارتشی وابسته و بر اساس معیارهای غیربومی و غیرملی ایجاد کرد؛ چنان‌که هاینر در این خصوص آورده است: «در ارزیابی کلی، بسیار با دیسپلین و منضبط بود ... اما ارتش به رهبری پر قدرت

متکی بود که در وجود شاه و آمریکا خلاصه می‌شد به همین علت بود که یک نظام ارسال دستور از بالا به وجود آمده بود» (هایزر، ۱۳۶۵، ص. ۶۳؛ ایرن برگر، ۱۳۵۸، ص. ۲۰). بدین ترتیب ایالات متحده به تدریج در ایران نفوذ بیشتری یافت و برای واگذاری نقش «ژاندارم منطقه» به ایران، از تقویت ارتش حمایت کرد (ازغندی، ۱۳۷۶، ص. ۳۳۴-۳۴۷). با پذیرش نقش ژاندارمی کاملاً طبیعی بود که سازماندهی ارتش بر مبنای نیازهای بومی نبوده و به نیازهای خارجی سازمان‌دهنده آن توجه شده بود.

هرچه به اواخر پهلوی دوم نزدیک می‌شدیم سهم نظامیان در بالاترین مصادر بروکراسی افزایش می‌یافت. در واقع قوه قهریه که قرار بود به صورت سلبی مانع از فعالیت نیروهای اجتماعی رقیب روشنفکری باشد و با انقیاد و انضباط، قدرت مورد نظر روشنفکران را بازتولید کند، به ابزار سرکوب روشنفکران تبدیل شد. واقعیت آن است که ارتش منظم پهلوی در کشور ما نه تنها عامل توسعه نبود؛ بلکه در بسیاری از برهه‌های تاریخی ابزار تحکیم استبداد رضاشاه و محمدرضاشاه از طریق کشتار، قتل‌عام و کودتا علیه عناصر داخلی بوده و این ارتش در مقابل تهاجم نیروهای خارجی نتوانست از خود و کشور دفاع کند. این در حالی است که منابع مالی و پولی و هزینه‌های بسیاری را بر مردم ایران تحمیل کرده بود.

۱۱. نظام قضایی مدرن در دوران پهلوی

تاریخ قانون‌گذاری جدید ایران با وزارت عدلیه سپهسالار آغاز گردید. البته قبل از سپهسالار، امیرکبیر تلاش کرد در عملکرد محاکم شرع اصلاحاتی صورت گیرد و با تفکیک قوانین شرعی و عرفی دست روحانیون را از قضاوت در امور عرفی کوتاه نماید (زاهدی & حیدرپور، ۱۳۸۷، ص. ۱۴۶-۱۴۷). میرزا حسین‌خان سپهسالار در مورد عدم دخالت روحانیون در امور قضاوت عرفی طی نامه‌ای به مستشارالدوله می‌نویسد: «اعتقاد من درباره حضرات ملاها بر این است که ایشان را باید در کمال احترام و اکرام نگاه داشت و جمیع اموراتی که تعلق به آنها دارد از قبیل نماز جماعت و موعظه، به قدری که ضرر به جهت دولت وارد نیاید ... را به ایشان واگذار نمود و به قدر ذره‌ای در امورات حکومتی (محاکم عرف) آن‌ها را مداخله نداد» (زاهدی & حیدرپور، ۱۳۸۷، ص. ۱۴۷). در حکومت پهلوی اول ایجاد نهاد دادگستری و جایگزینی قضات تحصیل کرده در غرب به جای روحانیون و نیز تدوین قوانین عرفی یا ترکیبی از فقه اسلامی و قوانین غربی توسط علی‌اکبر داور و متین دفتری و دیگر دست‌اندرکاران، گرچه با هدف قانونمند کردن نظام قضایی و حقوقی کشور صورت می‌گرفت، اما در واقع کوشش داشت تا نهاد قضایی را در کنترل نظام سیاسی قرار دهد (سلیم، ۱۳۸۶، ص. ۸۸). علی‌رغم مخالفت‌های افرادی مانند میرزا سیداحمد بهبهانی، سیدیعقوب انوار، محمد مصدق و ... نظام قضایی مطلوب روشنفکران، در غیاب روحانیون و بدون حضور مراجع و مجتهدین به تصویب رسید (تنهاتن ناصری & مرتضایی، ۱۳۸۷، ص. ۳۰-۳۱). بر اساس قوانین جدید، قضات ملزم به گذراندن دروس مشخصی شده که باید مدارک از دانشکده حقوق و یا یک دانشگاه معتبر خارجی داشته باشند و حکام شرع و فقها برای انجام امور قضایی می‌بایست دارای اجازه‌نامه اجتهاد باشند (آزادارمکی & نصرتی‌نژاد، ۱۳۸۹، ص. ۲۴؛ لمتون، ۱۳۶۲، ص. ۳۴۲-۳۴۳). این اقدامات روشنفکران در کنار کاهش اختیارات محاکم شرعی در مورد ازدواج و طلاق در نهایت منجر به اصلاح ساختاری و عرفی‌سازی نظام قضایی کشور شد (آزادارمکی & نصرتی‌نژاد، ۱۳۸۹، ص. ۲۵). به گونه‌ای که خلعید روحانیت از انجام کارویژه قضایی را موجب شد.

به هر میزانی که نظام قضایی غربی می‌گردید پهلوی اول و بعدها پهلوی دوم خود را کمتر نیازمند روشنفکران می‌دید، به همین دلیل تصویب قانون مجازات مقدمین علیه امنیت و استقلال مملکت در ۲۲ خرداد ۱۳۱۰ بدون سپری کردن مراحل قانونی از اول تیر ۱۳۱۰ به اجرا گذاشته شد (تنهاتن ناصری & مرتضایی، ۱۳۸۷، ص. ۳۶)، این قانون برخورد با هرگونه فعالیتی که با نظر پادشاه زاویه داشت را مشروعیت می‌بخشید. بعد از تصویب این قانون هر ساله از تعداد نیروهای اجتماعی رقیب روشنفکری مانند روحانیت و سران عشایر به عنوان متهم امنیتی کاسته می‌شد و در مقابل تعداد و سهم روشنفکران افزوده می‌شد به گونه‌ای که در دوران محمدرضاشاه این نظام قضایی به مسلخ روشنفکران تبدیل شده و زندان‌های سیاسی روشنفکران حتی صدای آمریکایی‌ها را نیز درآورده بود.

۱۲. نتیجه‌گیری

نظام سیاسی که روشنفکران طراحی کرده بودند به دنبال ساخت دولت-ملت مدرن با بهره‌گیری از ابزار خشونت و با هدف حذف نیروهای اجتماعی رقیب بود. تا در این مسیر یعنی کسب قدرت در جامعه سیاسی به کسب قدرت در جامعه مدنی منتهی شود. اما واقعیت آن است که نظام سیاسی به دلیل فقدان پایگاه در جامعه مدنی، در اجرای سیاست‌ها و راهبردهای مورد نظر روشنفکران ناتوان بوده و خیلی زود، خود روشنفکران را هدف قرار داد. لذا هرچه به اواخر پهلوی دوم نزدیک می‌شویم جامعه سیاسی (دولت، ارتش و نظام قضایی) به محلی برای مقابله با روشنفکرانی تبدیل می‌شود که خود بانی آن بودند. نظام سیاسی و در رأس آن ارتش، به جای دفاع از ارزش‌های روشنفکرانه به ابزاری برای استمرار استبداد و کودتا علیه آرمان‌های روشنفکران تبدیل شد و بعد از کودتای ۲۹ مرداد هر روز طیفی از روشنفکران را دستگیر کرده و آنان را به مسلخ «قضایی» می‌برد و محاکمه می‌کرد، به گونه‌ای که علی‌رغم تعداد اندک روشنفکران به نسبت جامعه، حجم زیادی از زندانیان سیاسی را اینان تشکیل می‌دادند. ناکامی روشنفکران باعث شد که از آرمان‌های اولیه خود کنار کشیده و بار دیگر دست یاری به سمت نیروهای اجتماعی رقیب و به طور خاص روحانیت و مذهب تشیع دراز کنند ولی این‌بار با نام اسلام و در سایه رهبری مرجع عالیقدر شیعیان امام خمینی (ره)، این همگرایی به زودی منشأ شکل‌گیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شد.

- احمدی، ب. (۱۳۸۷). کار روشنفکری. تهران: نشر مرکز.
- ازغندی، ع. (۱۳۷۶). روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده). تهران: انتشارات قومس.
- اشرفی، ا. (۱۳۸۷). مساله هویت ایرانی در ایران معاصر. فصلنامه مطالعات سیاسی، ۱(۱)، ۱۰۵-۱۲۱.
- اکبری، م. و، & واعظ، ن. (۱۳۸۸). بازخوانی نظری ماهیت دولت پهلوی اول. تاریخ ایران، ۶۳/۵، ۱-۲۹.
- ایرن برگر، ه. (۱۳۵۸). ساواک؛ دژخیم غرب. (س. فرهودی، مترجم) تهران: انتشارات توس.
- آبادیان، ح. (۱۳۸۴). روزنامه کاوه؛ رهیافتی روشنفکرانه برای تجدید و هویت ایران. فصلنامه مطالعات ملی، ۱(۲۱)، ۹۵-۱۲۰.
- آبراهامیان، ی. (۱۳۹۲). ایران بین دو انقلاب (نسخه چاپ بیستم). (ا. گل محمدی، & م. فتاحی، مترجم) تهران: نشر نی.
- آزادارمکی، ت. (۱۳۸۰). مدرنیته ایرانی، روشنفکران و پارادایم‌های فکری عقب‌ماندگی در ایران. تهران: انتشارات اجتماع.
- آزادارمکی، ت. و، & نصرتی‌نژاد، ف. (۱۳۸۹). تبیین جامعه‌شناختی شکل‌گیری دولت مطلقه مدرن در ایران. مسائل اجتماعی ایران، ۱(۱)، ۷-۳۶.
- آوری، پ.، ملوین، ج. و، & هامبلی، گ. (۱۳۹۲). تاریخ ایران: از رضاشاه تا انقلاب اسلامی. (م. ثاقب‌فر، مترجم) تهران: انتشارات جامی.
- برار، و. (۱۳۵۵). انقلابات ایران. (د. س. ضیاء‌الدین، مترجم) تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بشیریه، ح. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی. تهران: نشر نی.
- بهشتی سرشت، م. و، & پرویش، م. (۱۳۸۹). عملکرد سیاسی روحانیت در مجلس چهارم و پنجم و تحول آن در برابر رضاشاه. فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ، ۵(۱۷)، ۵۴-۸۱.
- بهمن تاجانی، ش. (۱۳۸۴). رشد و تاثیر طبقه متوسط جدید در فرآیند نوسازی دولت رضاشاه. پیک نور، ۳(۱)، ۷۱-۸۲.
- بیگدلی، ع. (۱۳۸۵). فهم روشنفکران مشروطه‌خواه از مفهوم مدرنیته. پژوهشنامه علوم انسانی، ۵(۵۱)، ۲۹-۵۲.
- تتهاتن نصری، ا. و، & مرتضایی، م. (۱۳۸۷). نگاهی به مصوبات سیاسی مجلس شورای ملی در طی سلطنت پهلوی اول. مسکویه، ۳(۹)، ۱۹-۵۲.
- جمادی، س. (۱۳۸۶، مرداد). همه فیلسوف اند: روشنفکری دینی و سنت‌هایدگری در ایران. ۴۲-۴۵. (م. میلانی، مصاحبه‌کننده) خردنامه همشهری.
- خلیلی، ر. (۱۳۸۳). غرب زدگی و هویت؛ جلال آل احمد و پاسخ به پرسش عقب‌ماندگی. فصلنامه مطالعات ملی، ۵(۲۰) روشنفکران و هویت(۲)، ۵۵-۸۶.
- دولت‌آبادی، ی. (۱۳۸۷). حیات یحیی (جلد ۳). تهران: انتشارات فردوس.
- رحمت‌الهی، ح. و، & موسوی‌زاده، س. (۱۳۹۰). نقش طبقه متوسط جدید در مطالبات مردم‌سالارانه دوره پهلوی. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۱۲(۴)، ۵-۴۲.
- زاهدی، م. و، & حیدرپور، م. (۱۳۸۷). جامعه‌شناسی انزوای روشنفکران: نقد کنش‌های روشنفکران عصر مشروطه تا پایان سلطنت پهلوی اول. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۹(۲-۱)، ۱۲۷-۱۶۴.
- سرایبی، ح. و، & هاشم‌زهی، ن. (۱۳۸۱). شرایط اجتماعی و گفتمان‌های روشنفکری در آستانه انقلاب مشروطه. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۴(۳)، ۸۱-۱۱۴.
- سعید، ا. (۱۳۸۹). شرق‌شناسی. (ل. خنجی، مترجم) تهران: انتشارات امیرکبیر.
- سلیم، م. (۱۳۸۶). برخی جریان‌های دگراندیش در عصر پهلوی. فصلنامه علمی-پژوهشی تاریخ، ۲(۶)، ۸۵-۱۱۷.

- سینایی، س. (۱۳۸۶). انگیزه‌های سیاسی و اجتماعی پیوستن خان‌های بختیاری به مشروطه‌خواهان. *فصلنامه مطالعات ملی*، ۱(۲۹)، ۱۳۹-۱۶۰.
- عامری گلستانی، ح. (۱۳۹۴). *تجدد و قانون‌گرایی: اندیشه میرزا یوسف خان مستشارالدوله به ضمیمه رساله یک کلمه*. تهران: انتشارات نگاه معاصر.
- عبداللهیان، ح.، & اجاق، س. (۱۳۸۵). نقش جریان‌های هویت‌ساز روشنفکری در توسعه حوزه عمومی ایرانی: تیپولوژی روشنفکران. *فصلنامه مطالعات ملی*، ۷(۴)، ۲۶-۳.
- عضدانلو، ح. (۱۳۹۸). *گفتمان و جامعه*. تهران: نشر نی.
- عظیمی، ف. (۱۳۷۲). *بحران دموکراسی در ایران ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲*. (ع. هوشنگ مهدوی، & ب. نوذری، مترجم) تهران: انتشارات البرز.
- فتحی، ا. (۱۳۷۲). سیدجمال‌الدین واعظ و اهمیت منبر در شورش مشروطه. *ایران‌نامه*، ۱۱(۴۳)، ۵۱۳-۵۲۶.
- فروغی، م.، افشار، ا.، & همایون‌پور، ه. (۱۳۸۹). *سیاست‌نامه ذکاءالملک: مقاله‌ها، نامه‌ها و سخنرانی‌های سیاسی محمدعلی فروغی*. تهران: انتشارات کتاب روشن.
- فلاح توتکار، ح.، & پرویش، م. (۱۳۸۹). رضاخان و تلاش برای جلب اعتماد روحانیت. *فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ*، ۱۶(۵)، ۸۸-۱۰۸.
- کامروا، م. (۱۳۹۸). *انقلاب ایران؛ ریشه‌های ناآرامی و شورش*. (م. مهرآئین، مترجم) تهران: انتشارات کرگدن.
- گازرانی، س.، & امینی، ر. (۱۳۸۹). تعارض دین و مدرنیته در اندیشه روشنفکران غیردینی عصر مشروطه: مقایسه آخوندزاده و ملک‌خان. *فصلنامه مطالعات سیاسی*، ۲(۸)، ۱۴۷-۱۷۳.
- گلجان، م.، & طاهری، م. (۱۳۸۷). تأثیر نخبگان سیاسی دوره پهلوی اول بر جامعه. مسکویه، ۳(۹)، ۲۳۷-۲۶۲.
- لاینگ، م. (۱۳۷۱). *مصاحبه با شاه*. (ا. روشنگر، مترجم) تهران: انتشارات البرز.
- لمتون، آ. (۱۳۶۲). *مالک و زارع در ایران*. (م. امیری، مترجم) تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مک دانی، د. (۱۳۸۰). *مقدمه‌ای بر نظریه‌های گفتمان*. (ح. نوذری، مترجم) تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
- نجف‌زاده، م. (۱۳۹۵). *جابه‌جایی دو انقلاب: چرخش‌های امر دینی در جامعه‌ی ایرانی*. تهران: انتشارات تیسرا.
- نوابخش، م.، & کریمی، ف. (۱۳۸۸). روشنفکر و توسعه، با تأکید بر کارکرد جامعه شناختی روشنفکر ایرانی. *فصلنامه مطالعات سیاسی*، ۲(۶)، ۳۳-۴۶.
- واعظ شهرستانی، ن. (۱۳۸۸). اهداف و روند سیاست فرهنگی دولت پهلوی اول بر ایلات و عشایر. *تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی)*، ۱۹(۱) (پیاپی ۷۵)، ۱۳۱-۱۵۹.
- واعظ شهرستانی، ن. (۱۳۸۸). نهادها و شیوه خط‌مشی‌گذاری عشایری در دولت پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۴ ه.ش). *پژوهش‌های تاریخی (مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی اصفهان)*، ۴(۴)، ۱۰۹-۱۳۰.
- ویلسون، آ. (۱۳۶۳). *سفرنامه ویلسن یا تاریخ سیاسی و اقتصادی جنوب غربی ایران*. (ح. سعادت نوری، مترجم) تهران: انتشارات وحید.
- هالوب، ر. (۱۳۷۴). *آنتونیو گرامشی، فراسوی مارکسیسم و پسا-مارکسیسم*. (م. حکیمی، مترجم) تهران: نشر چشمه.
- هایزر، ر. (۱۳۶۵). *مأموریت مخفی در تهران*. (م. عادل، مترجم) تهران: انتشارات رسا.
- هدایت، م. (۱۳۷۶). *خطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من*. تهران: انتشارات زوار.
- یزدانی، س.، & شجاعی دیوکلاپی، س. (۱۳۸۸). تأثیر تمرکزگرایی بر اقتصاد سیاسی عصر پهلوی اول. *تاریخ ایران (پژوهشنامه علوم انسانی)*، ۳(۳) (پیاپی ۶۱/۵)، ۱۵۱-۱۷۹.